

## \* (شهاب ترشیزی) \*

بقلم محیط طباطبائی

( انتقاد بر انتقاد )

بقیه از شماره قبل

در قطعه های جدی کمتر از عهده ادای مقصود برمی آید و شعرای متوسط و فرومایه نیز بهتر از او میتوانند اینگونه مطالب را پیروراتند در آن قطعه که خواسته نام مثنویهای خود را ثبت و ضبط کند و معترض محترم آنرا برای اثبات فضیلت او درص ۱۱۹ نقل کرده اند منتهی درجه سستی و اجذال موجود است و نپندارم که مبتدیان سخن بدین پایه سخن را تنزل دهند که شهاب فرود آورده است:

مثنویاتی که من آورده ام در سلك نظم

هم بترتیب اینچنین دفتر بدفتر گفته ام

اولین بهرام نامه است آنکه در مبدای فکر

پشتتر از جملگی اشعار دیگر گفته ام

بعد از آن یوسف زلیخا کز طریق اختصار

در سه ماه بر توالی (۱) بلکه کمتر گفته ام

از پس آن خسرو و شیرین که در بحر خفیف

بر طریق داستان هفت پیکر گفته ام

بعد از آن . . . (۱) از شاهان زند

هم بامر آن ملوک ملک پرور گفته ام

در دگر دفتر یابیی شاعران نامدار

هم در آن ایام بر تقلید آذر گفته ام

قصه حاجی رحیم و نقل ملحد نامه را

گر به بینی درمجا از جمله بهتر گفته ام

خود شهاب میگوید قصه حاجی رحیم

و نقل ملحد نامه را از جمله مثنویهای خود بهتر

(۱) اسم این کتاب مراد نامه است .

گفته ام و نام تاریخ زندیه او هم مراد نامه میباشد چون بنام علیمرادخان زند سروده است داستان این اسم درایت چهارم بهر صورت که باشد بر محسنات انظلی آن خیلی میافزاید ! از قطعه های برگزیده و پسندیده او در قطعه ذیلا نقل میکنیم تا در مورد مقایسه مورد استفاده سخنشناسان و حقوقویان واقع شود در تمجید نظامی و خاقانی و انوری میگوید :

اگر که قصد تو از شعر خواندن از معنی است

بگفته های دیگر روح را نرنجانی

ز بعد مخزن اسرار شیخ گنجه بس است

قصیده های حکیم انوری و خاقانی

ولیک ترسم از آن کاندترین سه بحر عمیق

گهر نیافته در کار خود فرومانی

و این قطعه متوسط است نه عالی بویژه

یت اول آن .

و بغایت است است :

شعر فردوسی نگر کانش پرستی چندرا

بگذرانید از همه گردنکشان روزگار

این همه خاصیت شعر است ورنه دهر را

هست در هر گوشه صدرستم و اسفندیار

نامداران جهان با شاعران نیکی کنند

تا بماند در جهان نامی از ایشان یادگار

گر بدیناری ستانی مدحتی از شاعری

به که بر روی زمین قصری بسازی یادگار

از قطعه های او این دو بنظر نگارنده نیکو آمده و برای نمونه استخراج کرد با وجود این قابل همسری با قطعه های ابن یعین و انوری و مجمر و دیگران نیست پس اختصاصی که میتوان برای او قایل شد هر سرائی و هجو گوئی است و اگر بنخواصم او را در طبقه پیشقدمان تجدد ادبی محسوب داریم باید بگوئیم هجورا تجدید کرد. ولی متأسفانه از پیرامون آلات ناسل مردوزن تجاوز نکرده و اهاجی خود را پایدنگاشته است. معترض محترم نیکو میدانند که اگر بنا باشد شاعران باستان را طبقه بندی کنیم - وزنی را هجو گو می شماریم با وجودیکه سرودن مانند قصاید غرای - وزنی از عهده شهاب و بالاتر از شهاب خارج است چه رسد بدانکه او را در هجواز - وزنی باحفاظتر و در نتیجه ادیب تر معرفی کنیم و آنگاه در دستور تعلیمات نام - وزنی را که گفتارش از نظر لغت سند فرهنگ نویسان و از حیث ترکیب جمله مستند سخنوران لاحق و از حیث نکات تاریخ ادبی بر همه شاعران باستانی برتری دارد حذف کرد. و شهاب ژاژ خارا در جزو سخنوران معروف با وجود آنکه هنوز نامعروف است قید کنیم - اگر بنخواصم شهاب را با ملاحظه همه جزئیات جزو طبقه از سخنوران قرار دهند تنها در ردیف هجو گویان برای او مقامی هست والا در حریم قصیده و غزل و رباعی و حتی مثنوی بار ندارد - این مثنوی ملحدانه او که در دست است و خود اعتراف دارد که آنرا از جمله بهتر سردهاست و از آثار دوره بلوغ کامل فکری او میباشد از نظر ترکیب و انسجام رتبه ندارد - اما مقایسه او با یغما باز خالی از غرابت

نیست زیرا یغما از یکطرف نویسنده زبردست و منشی فاضلی است و از طرف دیگر ملکات فاضله اخلاقی یغما با غالبی از شاعران معاصر او قابل مقایسه نیست - یغما نسبت به عالم و بی آدم هتاکی کرده و ناموس همه را بر باد هتاکی داده ولی معلوم است که نسبت به کسی که دورتی نداشته و از کم - سودی و نرسیدن شعرها آشفته خاطر نشده که شخص معینی را هدف دشنام قرار دهد بلکه سرداریه را در اثر بد خوئی و زشتگوئی حامی خود بنظم کشید. آری جز ارواح مکرم همه زندگان و جنبندگان را - راوار هرزه و دشنام دیده است اما روشن میباشد که با کسی غرضی نداشته تا با او بد بگوید. اما شهاب با اشخاص معین بر سر موضوعات تا چیز مادی حتی سه تومان اجرت تحریر یا بد نویسی کاتب یا خرابی قفل قفل ساز یا بدی نان نانوا کینه ورزیده و با ایشان دشنام میدهد. شهاب مدیحه گوئی است که بدیناری حاضر است صاحب دینار را ثنا گوید ولی یغما از ستایش بزرگان عصر ابا داشته و نمیخواسته از کسی مدح بگوید مفتون دنبلی مینویسد که فاضل خان راوی او را پیش محمود میرزای قاجار که شعر دوست و شاعر پرور بود برد که شعری بخواند و با او سپرده برد که در حضور دست خود را از آستین پوستین برای ادب و احترام بیرون آورد یغما شکوه کنان بیرون آمده و میگفت: چرا پیش کسی جز خدا بروم که مرا وادار بدست در آوردن از آستین کند. غزلیات دلکش یغما متعدد و بمراتب بر غزلهای شهاب افزونی و برتری دارد و در آنجا که نام شهاب را در ردیف استادان سخن

باید بردگان میکنم از هر جهت که باشد یعنی  
بر شهاب ترجیح دارد ولی عقیده من در موضوع  
تعلیم آنست که نه سوزنی و نه شهاب و نه یغما  
هیچیک شایسته آنکه در آموزگاه و دبستان قدم  
بگذارند نیستند .

### هجو یا ذم در مقابل مدح

استاد معترض خواسته اند برای ضرورت  
هجو در کلام شاعر بطور کلی مقدمه تهیه کنند  
و در آن نتیجه صواب نزدیک نشده اند زیرا  
هجو را نقطه مقابل مدح گرفته اند در صورتیکه  
عکس مدح ذم میباشد ذم عبارت از ذکر عیبا  
و نقیصه های منظور است ولی هجو بدگویی  
و دشنام را شامل میشود .

ثعالی ادیب و مورخ نامور از اشعار  
برگزیده عرب که در تمجید یا تنبیح موضوعهای  
گوناگون سروده اند جمع آوری کرده و کتابی  
تألیف کرده بنام مدح و ذم درباره هر چیزی اول  
گفته هائی را که در مدح آن سروده مینویسد  
و سپس آنچه در ذم آن سروده شده نقل میکند  
و عنوان آنها را ( فی المدح ) و ( فی الذم ) مینویسد  
ذم شامل هجو شاید بشود ولی عمومیت  
آن بمراتب افزونتر از هجو است هجو بخصوص  
در نظر شهاب دست درازی بمرض و آبروی  
مردم و ناسزا گفتن بزن و فرزند ایشان است  
آقای معترض محترم بخیلی میدانند که در  
برابر مدح یا ستایش ذم و نکوهش شایسته تر  
از دشنام است مثلا در سال گذشته سخنوران  
معاصر در ستایش و نکوهش جهان سخن سروده  
اند ولی هیچیک از ذم تجاوز نکرده بهجو مطلق  
دست یازند چه میدانند نقطه مقابل مدح  
ذم است نه هجو — حال که دانسته شد

عکس العمل مدح نکوهش است نه دشنام و  
هجو عقیده خود را درباره هجو و هجو سرا بنظر  
قارئین محترم عرضه میداریم -

هجو از ابواب منظور ادب و نیک و رسوائی  
ادیب است کم یاز زیاد خوب یابد بهر صورتی که  
باشد شاعر باید از آن پرهیزد یعنی جندنی  
اگر سردار یهرا نسروده بود وزن ادیب و اخلاقی  
او بسی افزونتر از امروز بود سوزنی را بجز  
دشنام و ناسزا چه چیز از جرگه بزرگان دیرین  
سخن خارج کرده و امروز حتی از دستور تعلیمات  
وطن او نامش زده شده که مبدا نو آموزان  
باناسزا های او آشنائی یابند - منجیک ترمذی  
از استادان قدیم و پیشوای متأخرین است امروز  
مقام او در ادبیات چرا دون عصری قرار گرفته  
در صورتیکه هم تقدم زمانی وهم تقدم فنی  
بر عصری دارد گمان میکنم بدگویی های او  
اورا بدین پایه فرود آورده است -

شهاب ترشیزی کوچکتر از آنست که در  
ردیف استادان بزرگ نام برده شود ولی با وجود  
این در دشنام و ناسزا گوئی از ارکان متأخرین  
است منکر این نیستم که اورا بوسیله مجله ها  
و کتابها مردم بشناسند و از گفته های او قطع نظر  
از صحت و سقم و انسجام و ابتدال یا موزند  
ولی انکار داریم در دستور کار مدارس که منجیک  
و سوزنی و حکیم شقانی و یغما و نشاطی خان و مهدیخان  
شقانی و هجو سرایان دیگر برای حفظ اخلاق  
رانده شده اند از او نام ببرند آنگاه در ردیف  
بزرگان سخن که برابر تقدم فنی و از او تا آخر  
زمانی دارند بنام شاعر معروفی جایگزین  
شود -

باری از اصل مطلب دور نشویم ما

راسخ است در این قضیه یعنی حکم ایشان بر استادی شهاب و قرار دادن او در ردیف استادان سخن حیرتی دست داده است -

این حکم مرا یاد عبارتی می‌افکند که مفتون دنبلی در باره حسنخان طایر شیرازی نوشته است :

« شنیدم که (طایر) بشیوه شعر واله اصفهانی اعتقادی کامل دارد و حال آنکه اشعار دلارای او بمراتب بهتر از شعر واله است اشعار واله خنک است و بی‌عزمه و اشعار طایر چون چنگل باز چنک بدلهای اهل راز میزند آنچه از قصاید استاد محترم دیده ام

یا از خود ایشان شنیده ام در سراسر اگر تگری جمله یا مضمونی یا ترکیبی از شهاب ترشیزی اقتباس نشده در صورتی که در تزلزلات رقیق بسبک سر و ش ما یل و در وصف طبیعت محمود خان را مقتدا دانسته اند و خطابات شعری را با سلوب شهاب اصفهانی سروده اند بالاخره برای آنکه گفتار خود را بر کرسی فصاحت بنشانند از طبقه نظیر شهاب ترشیزی استفاده نبرده و نخواهند برد -

پس باعث چیست که آقای ملك الشعراء که چشم داشت عاشقان ادب بوجود ایشان در حوزه تصویب دستور تعلیمی است نام شهاب اصفهانی را که سلامت فکر و استادی او اعتراف دارند پیشنهاد نکرده و شهاب ترشیزی را تنها نام برده اند و اکنون نیز بر دو سطر نظریه ما مقاله مبسوط طرح کرده و با معرفی قلمی خواسته اند او را استاد معرفی کنند در صورتیکه قلبشان با قلبشان در این داستان همداستان نیست

اگر بگوئیم شهاب ترشیزی است و علاقه های محلی و ولایتی سبب این اقدام

عقیده داریم آن طبقه از شاعران که بجز هجو شعر خوبی ندارند نام ایشان باید فراموش شود و آنانکه همچون سعدی و انوری و جمال الدین و دیگران که در آثار ایشان قطعه های نیش‌دار و زرننده موجود است آن بخش هجوی را از کلیات آثارشان باید محو کرد و نگذاشت دیگر طبع شده در دست مردم قرار گیرد و سر مشق بدگونی و فحاشی برای نوآموزان گردد . حال انصاف بدهید که درباره شهاب ترشیزی اگر گفته بودیم ژازخا و هجو گواست و نباید در پیرامون بساط تحصیل مدارس قدم بگذاریم آیا بی‌انصافی کرده ایم یا نظر بی‌لطفی معترض محترم تنها راضی شده که نویسنده را بی‌انصاف میدانند -

### شاعری شهاب

آقای معترض محترم در سرا پای مقاله خود بارها از مقام شاعری شهاب بحث کرده اند و گاهی او را در تیمی پنداشته اند که در محل کوچکی مثل ترشیز تربیت شده و بکمالات عدیده آراسته آمده است و در «خان» او آثار عجز و مسکنت ندیده اند در غزل او را مستقل دانسته اند که از سعدی و حافظ تقلید نمی‌کنند و سبکی خاص دارد نه بنازکی مشتاق و عاشق و عراقیان دیگر و نه پیرو صائب و کلیم و شعرای مقیم هندوستان - گاهی او را از شعرای (کلاسیک) دانسته اند و گفته اند سبک قدما را تجدید نموده و گاهی در قضایای روز مره و مطالب تازه پیرو سبک کلاسیک شمرده و او را از این حیث رمانتیک نشان داده اند -

این بنده را که سلامت ذوق و استادی آقای ملك الشعراء در سخنوری و سخن‌سنجی اعتقادی

(ص ۳۸ ج ۱) فهمیده میشود که بیست سال خانواده او در ذلت بوده اند و پس از آن در کار ایشان بهبودی پیدا شده است آنکه حرکت او را بعراق درسی سالگی نوشتیم سند قطعی ندارد ولی در غزلیات و قطعات که از همان تخت سروده اشاره باین معنی میکند که سی سال وقت لازم است تا دیگری شهاب شود یا کلام شهاب را بفهمد .

اشعار وی از همان آغاز مورد انتقاد بوده و در قطعات از خود دفاع کرده است یک بیت از آن جمله در نظر است :

ایکه گفتنی که این شعر فلان مربوط نیست

(حق گفته!)

هست نامربوط اما طعنه بر اشعار من بعد زمانی را که در عراق بوده با استادان اصهبان و کاشان و شیراز مربوط شده اند که در سیاق گفتار او تعدیلی حاصل شده و هنگام بازگشت به خراسان مشاهده میشود قطعه ها و قصیده های او استوار تر شده است .

انفاقاً طبع خراسانی او زود با اسلوب لطیف و ظریف عراقیان اثر پیدا کرده و اگر بدگونی کرده بواسطه ناسازگاری و اختلاف دو طبع نبوده بلکه بواسطه خو یافتن او بهره گزینی و هجو سرانی بوده که شعرای عراق را دشنام گفته است . چنان پندارم که شاعران عراق برستی گفتار او انتقاد می کرده اند و از این بابت او رنجیده و دشنام داده است .

برخلاف آنچه بمعترض محترم معرفی شده در عراق اشتهار تامی پیدا کرده و مفتون دنبلی مینویسد : - (مؤلف وقتی در شیراز بودم آوازه شعر و شاعری او را میشنیدم)

شده که تصویری پسندیده نیست زیرا میدانیم آقای ملک الشعراء بهار فرزند مرحوم میرزا محمد کاظم صبوری کاشانی هستند و ریشه و بن استعداد ادبی خود را مدیون عراق وهم اکنون نازک طبعی و رقت مضمون و لطافت خیالی که در اشعار ایشان مینگریم بر فطرت و سنت عراقیان است - بهر حال کشف این سر برای مادشوار افتاده است -

شاعری شهاب بآن پایه که ایشان عالی دانسته اند نیست و این در یتیم که تحصیلات خود را در طوس گذرانده و یک رباعی که در یزد سروده و گویا در آن اوان اندیشه سفر بغداد را داشته گواه این مدعی است .

در طوس بریر لاله برخاک افتاد

دی در ترشیز برك گل رفت یاد

امروز بیزد آب نیلوفر ریخت

فردا فند آتش بسمن در بغداد (۱)

وقتی پس سی سالگی یا افزوتر بعراق

آمده هنوز طبع او سست و در نظم خود مراعات اصول سخنوری نمی کرده قطعه که بصباحی فرستاده و مردف بردیف صباخی است مشتمل بر اغلاط شعری است و خودش ملتفت آن شده و در پایان آن عذر خواسته است :

شرم بادام از این ژاز در آن حضرت لیک

توطیب سخنی بشنو بدینسان (کذا) سخن

شایگان قافیه چون گشت مکرر گشتش

بدعای تو همی باید پایان سخن

اما اینکه مرقوم فرموده اند در بیست

وسه سالگی بعراق آمده و آنرا بیان تاریخ

تولد وی قرار داده اند تصور می کنم مقرون

بصواب نباشد از سیاق آیات ملحد نامه

(۱) این رباعی با تغییر اسامی بلاد راجع یکی از اساتید قدیم است .

با وجودی که شهاب دیوان خاقانی و انوری را در نظر داشته قصیده های او هیچ يك باسلوب معروف ترکستانی مایل نیست بلکه باسلوب معروف ترکستانی مایل نیست بلکه جمله بندی او بطرز وسبك هاتف و صباحی مایل تر از متقدمین و متأخرین است .

اما درغزلسرائی پیش از چند غزل ندارد و درسه دیوان موجود او تقریباً دريك حدود است و از پیش اشاره شد که خودش میگوید :

گفتم بھر قصیده نهم يك قدم به پیش اکنون بھر غزل دو قدم باز پس نهم چیزی که مایه شگفتی بسیار شده موضوع دوری او از سبك کلاسیک یعنی رمانتیک بودن شهاب است - قطع نظر از اینکه این دو اصطلاح به چه وجه قابل تطبیق بر ادبیات نظم و تر فارسی تا امروز نیست و مدلولی دارد که بمراجعه تاریخ ادبیات خارجی معلوم میشود - در سراسر دیوان شهاب پس از تفحص و جستجوی کامل بجز يك غزل جانی را نیافتیم که بر طبق آن بتوانیم بگوئیم از حدود قدیم (کلاسیک) تجاوز کرده است و رمانتیک شده است شاید موضوع قطعه های او که مربوط بامور زندگی عادی است سبب تولید این تصور برای معترض محترم شده است ولی ایشان بهتر میدانند که عموماً قطعه های شاعران فارسی زبان همین روح را دارد و نباید آنرا با خروج از دایره محدود نظم قدیم (کلاسیک) اشتباه کرد -

غزل شهاب که باسلوب رمانتیک سروده است : (۱)

ای نهفته آفتاب اندر میان شب  
بسته صد جان در خم هرنارزانی  
قامت در بوستان ناز سرو  
عارضت بر آسمان حسن قمر  
سخن تو شیرین چو قند  
بوس تو دلکش چو رطب  
نیمه از مه گوئی پنهان شد در کسوف  
تا پدید آمد تو را برگرد عارض خط  
گلهذرا تا کی باشم اسیر غم  
در فراق بوسه از کنج لب  
عشق من پنهان چسان ماند که هست  
چون تو دلداری مرا سر مست و شوخ  
خلوتی خواهم که نبود بانوکس جز من  
ز ابتدای شب بود تا وقت صبح  
تو مرا شوئی غم از دل چون بگویم شرح حال  
من تو را بوسم لب و رخ چون بنوشی می  
ریخت این عقد گهر از رشته کلاک شهاب  
این غزل را هیچ شاعر زین نگوید به  
این غزل بدین صورت کاملاً رمانتیک است  
زیرا نه وزن دارد و نه قافیه و بالاتر از همه  
(سیلابی) هم نیست - هر چند از شاعری مانند  
شهاب بعید است که بدین صورت کلامی بیبندد  
و محتاج بمراجعه نسخ دیگر میباشد ولی ممکن  
است چند صورت برای بقای آن بدین صورت  
فرض کرد : -

(۱) این غزل بهمین صورت در نسخه از دیوان شهاب که مرجم ما بوده موجود است هر چند در نسخه مزبور بواسطه بی سوادی کاتب اغلاطی باقی مانده اما تا این درجه شعر مهمل ندارد که بگوئیم تمام این غزل را ندانسته و نوشته است بهر حال اصرار نداریم که بهمین صورت از نخست سروده شده زیرا شهاب صاحب طبع است ولی در نسخه مرجم ما چنین است و بعینه نقل کردیم .

درست بوده و اطراف قافیه آن چیده و بریده شده و کاتبی آنرا بدینصورت ضبط کرده است این احتمال نزدیک بقبول است اگر اظهار مالک نسخه مرجع ما که از فضلی خراسانت نبود - فاضل مذکور عقیده دارد که قسمتی از این نسخه بخط خود شهاب است و این نسخه در دست شهاب بوده و دلایلی نیز برای صحت نظریه خود دارند - قدمت تحریر نسخه مؤید این نظر است ولی وجود این گونه اغلاط آنرا احتمال بعید می شمارد -

بجز در این غزل موردی نیافتیم که شهاب از پیروی و اسلوب کلاسیک سرپیچیده باشد و این مورد را نیز فضولی نویسنده باعث شد که باصل کلاسیک راجع شود -

مناعت طبع و بزرگواری شهاب از این بیت و نظایر آن که در دیوانش فراوان است معلوم میگردد :

گیرم که شعر من نه سزاوار جایزه است

آخر چه شد تصدق و نذر و زکات را

با آنجا که میگویند: یکی

یک جو از آن غراس ندارم که نام من

برگشته بخت و طامع و رذل و گدا کنند

درخاتمه مقاله خود فرموده اند :

و بالجمله میرزا عبدالله خان شهاب یکی

از معدود شعرائی است که مقدمه العیش تجدید

طرز و شیوه مقدمات سخن بوده اند و بقول

مرحوم عبدالرزاق خان دلیلی از شیوه خشک

صائب تبریزی و غیره دست برداشته و غزل و

قصیده را بار دیگر بسبب عراقیان و خراسانیان

گفتند و فارسی را از نو در ایران زنده کردند و

۱ - شاعری بود ما است و ما تیک خواسته است غزلی بگوید که هیچ شاعری به از آن نگفته باشد و اینگونه پیوسته است .

۲ - مسوده که برای زمینه غزلی فراهم آورده با اسلوب برخی از شاعران معاصرین ما مضامین و ترکیبات را از وی دیوانهای باستان پیرون آورده و پهلوی هم نوشته که بعد برای آن وزن و قافیه پیدا کند و توفیق نیافته آنگاه بدست جماع دیوان افتاده فهمیده ناقص است و نقل کرده - چه این مضامین برای تهیه غزلی بتأفیه (اوی) بسیار مساعد است - چنانکه نتواند برای او ترتیب داده است :

ای نهفته آفتاب اندر میان شب ز روی

بسته صدجان در خم هر تار زلف مشکبوی

قامت در بوستان مانند سروی دلکش است

عارضت بر آسمان حسن ماهیفته جوی

از دهان تو سخن شیرین چونند مصری است

وز لایق بوسه دلکش چون رطبی گفتگوی

نیمی از مه گونیا پنهان شده اندر کسوف

تا پدید آمد ترا برگرد عارض خیلده روی

گلمدارا نا بکی باشم اسیر قید غم

در فراق بوسی از کنج لب . . . .

عشق من پنهان چنان ماند که هست ای نازنین

چون تو دلداری مرا سرمست و شوخ و بذله گوی

خلوتی خواهم که نبود با تو کس جز من قرین

ز ابتدای شب بوی تا وقت صبحم رو بروی

تو مرا شومی غم از دل چون بگویم شرح حال

من ترا بوسم لب و رخ چون نبوشی ماه روی

در بخت این عقد گهر از رشته کلک شهاب

این غزل را هیچ شاعر زین نگویده بگوی

۳ - احتمال ثالث اینست که غزلی

و راجع به مشتاق است که نامش هم در پروگرام نید نشده

۲ - شکایت مفتون از شوکت بخارانی

و وحید قزوینی و مخلص قمی بوده نه صائب

تبریزی .

۳ - نسبت خشکی یا خشکی بسبک صائب

خالی از اشکال نیست و در جای دیگر بسبک هندی

راست و مقبذ گفته اند و در این موضوع نیز

حکم بشتاب روا نیست - حق بسبک هندی را

نباید یک لرزش تند قلم ازین برد و مقام

صائب در ادبیات فارسی خیلی و الاثر از این

است که او را خشک یا خشک معرفی کنند -

۴ - یاد ندارم عبارت مذکور را کجا

در مورد مقایسه شهاب و مجمر نوشته ام که نقل

فرموده اند بهر صورت این دو تن قابل مقایسه

با هم نیستند -

۵ - در صورتیکه بزرگان قدیم و جدید

همه در دستور تعلیم مذکور بودند .

نام شهاب که بهل است نام ضیاء

خوشانی که در ژاژ خانی شاگرد شهاب

است نیز می بردند جای ایراد و انتقادی

نبود ولی در صورتی که نام مشتاق و

عاشق که پیشرو تجدید بسبک قدیم هستند

در پروگرام نیست و نام میرزا جلال اسیر اصفهانی

مقیم هند که سرده و واضح بسبک هندی است

نبرده اند باز عقیده دارم نام بردن شهاب

کار زائدی بوده ولی معترفیم که امثال استاد

بر ما لازم است او و امثال او را بمبتدیان و

ادبای جوان بشناسانیم و نگذاریم نام اساتیدی

که مجدد بسبک بوده اند از بین برود خواه

بقول آقای منتقد (۴) مجمر از او بهتر شعر

گفته باشد یا او از مجمر بهتر چه شناختن این

بزرگان (برای) ما لازم و بهیچوجه مانع الجمع

نیستند .

این عبارتی را که نسبت بمفتون دنبلی

داده اند شاید در شرح حال او باشد که خود

وشته و بطبع نرسیده و الا در تذکره شعرای

تألیف او ندیده ایم بلکه در تذکره نگارستان

دارا در ترجمه مشتاق اصفهانی مینویسد :

مشتاق اصفهانی از قدمای شعرای عصر

اسمش بدعلی از طبقه سادات اصفهان

چون چمن نظم و سیزه زار اشعار

فارسی از شعرای متأخرین مانند شوکت بخارانی

و وحید (میرزا طاهر قزوینی) و مخلص و غیره

بواسطه مثل بندیهای خشک و استعلاوات باورده

از طراوت افتاد و طبع سلیم را از استماع آن

مقالات افسردگی دست داد مشتاق بتلاشای

آن گلزار آمد طور سخنرانی ایشانرا نپسندید

رخت از آن کلبه بکاخ روح افزای این طرز

پسندیده کشید و بر سر شاخسار سخن نواها ساخت

و نغمه ها پرداخت عندلیبان خوش نوای عصر

او را مقتفی آمدند .

چند اشکال از اینجا پیدا میشود :

۱ - این نسبت مربوط بشهاب نیست



محترم آقای بهار کاشانی او- و امثال او را باید امثال بنده ببیدان جوان بشناساند و منتهی هر حکمی که در این باب صادر میفرمائید نخست از محکمه انصاف و ذوق خود بگذرانند .  
چون منظور از تحریر این مجمل مناقشه با استاد سخن نبود و قصد اصلی دفاع از خطه کار و عقیده خود بود لذا وارد جزئیات نشده و

ایندواریم که پستدیده خدمت آن ادیب بزرگوار و سایر فضیلتی محترم واقع شده و اگر این توضیحات قدری زتندگی داشته باشد آن را حمل بر خامی و جوانی فرموده و از نظر عفو و اغماض بگذرانند -

طهران ۲۰ تیر ۱۳۱۱

## «مانیتیسیم»

مؤلف آفلیاتر

— ۶ —

ترجمه شاهزاده محسن میرزای ظلی

مثلاً خیلی راست ایستاده سر و گردن بعقب پاها جفت دستها متصل برانها و از رفیقتان تمنا کنید در عقب یا جلو ایستاده دودستش را پهن روی شانهای شما بگذارد و پس از چند دقیقه آهسته آهسته بعقب بکشد اگر عامل قوی باشد شما هم خیلی خود داری نکنید حتماً با دستهای او خواهید رفت و اگر عامل خیلی قوی باشد هر قدر هم خود داری کنید جذب خواهید شد .  
چه قسم باید عوامل مانیتیسیم را امتحان کنید

پس از مدتی مشق برای امتحان همیشه از اطفال انتخاب کنید که البته حساس ترند و شما هم تشجیع خواهید شد اطفال ذکور یا اناث فرق ندارند ولی نباید کمتر از هشت سال داشته باشند .. بطریق فوق آنرا راست نگاه داشته سر بالا گردن بعقب دستها افتاده و متصل برانها و شما عقب او ایستاده دستها را روی شانهای گذاشته پس از چند دقیقه خیلی ملایم ملایم بعقب بکشید و گاهی هم رو بروی ایستاده بطریق گذشته بجلو جذبش کنید ( برای اینکه طرز ایستادن معمول را که باید همیشه بطریق گذشته باشد تکرار نکنیم بعد ها